

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

«نعم، الصحيحة الواردة في بيع الوليدة ظاهرة في صحة الإجازة بعد الردّ، اللهم إلا أن يقال: إنّ الردّ الفعلي كأخذ المبيع مثلاً غير كافٍ، بل لا بدّ من إنشاء الفسخ....»

مرحوم شیخ(ره) فرموده‌اند: یکی از شرایط اجازه این است که مسبوق به رد مالک نباشد، یعنی اگر مالک بعد از عقد فضولی، عقد را رد کرد، بعد از این رد، اجازه مالک دیگر موثر نیست، که برای این مسأله سه دلیل اقامه کرده‌اند.

روایت صحیح محمد بن قیس و صحت اجازه بعد از رد

بعد فرموده‌اند: از روایت صحیح محمد بن قیس استفاده می‌شود که اجازه بعد از رد صحیح است. صحیح محمد بن قیس چنین بود که بعد از این که پسر مالک، جاریه را فروخت، مشتری جاریه را مستولده کرده و ولدی از او به وجود آورد، اما بعد که مالک مطلع شد، جاریه و بچه را از مشتری گرفت. بعد مشتری خدمت امیرالمومنین(علیه السلام) مناشده و چاره جویی کرد و حضرت راهی به او یاد دادند، که بعدا مالک مجبور شد، معامله اول را اجازه دهد.

این صحیح محمد بن قیس، که یکی از ادله صحت بیع فضولی هم هست، دلالت دارد بر این که اجازه بعد از رد صحیح بوده، چون بعد از این که مالک عقد را رد کرد و جاریه را پس گرفت، بعد اجازه کرد، پس روشن می‌شود که اجازه بعد از رد صحیح است و اشکالی ندارد.

اشکال و جواب هایی بر این مطلب

بعد فرموده: مگر این که کسی ادعا کند، که ردی که با فعل تحقق پیدا می‌کند، فایده‌ای در انشاء فسخ ندارد و فسخ باید با رد قولی انشاء شود، که باید ظاهر این روایت را کنار گذاشت.

مستشکل می‌گوید: چطور بگوییم: فسخ با رد فعلی انشاء نمی‌شود، در حالی که در عقود لازمه، اگر احد الطرفین خیار داشته باشد، می‌تواند با فعل معامله را فسخ کند؟ آیا عقد فضولی، کمتر از عقود لازمه است؟ در عقود لازمه، فسخ با فعل هم تحقق پیدا می‌کند، چطور در عقد فضولی، فسخ با فعل تحقق پیدا نمی‌کند.

مرحوم شیخ(ره) در جواب فرموده: دو نوع فعل داریم؛ که با بعضی از افعال، فسخ تحقق پیدا می‌کند و با بعضی دیگر فسخ تحقق پیدا نمی‌کند. افعالی که از خصوصیات و لوازم ملک است، مثل بیع، عتق، وقف و ...، که از لوازم ملکند و لذا موجب فسخ

می شوند.

اگر کسی مالش را فروخت و برای خودش ده روز خیار قرار داد، اما در این ده روز، این مال را وقف کرد، چون وقف از لوازم ملک است، پس معلوم می شود که بوسیله این فعل، معامله قبلی فسخ شده است و یا اگر کسی جاریه ای را فروخت و در ایام خیار جاریه را و طی کرد، این هم چنین است.

بنابراین بعضی از افعال از لوازم ملکند و به جهت این خصوصیت، عنوان فاسخ بودن را دارند، لذا فسخ کننده معامله قبلی هستند.

اما افعالی داریم که اعم از ملک است، مثلا اگر در ایام خیار، ذوالخیار مبیع را از مشتری گرفت، اخذ المبیع ملازم با این نیست که بگوییم، این فسخ است، برای این که اخذ مبیع، اعم است از این که این در ملک واقع شود، یا در ملکش واقع نشود.

بعد از جواب این اشکال، مرحوم شیخ (ره) فرموده: نظر نهایی ما این است که اجازه بعد از رد فایده ای ندارد و روایت صحیحه محمد بن قیس را هم که ظهور دارد در این که اجازه بعد از رد صحیح است، باید توجیه کنیم، یا این ظهورش را کنار بگذاریم و یا این که بر معنای دیگری حمل کنیم.

مثلا بگوییم: این مالک که جاریه را گرفته، نه از باب این است که می خواهد معامله را رد کند، بلکه به دنبال پولش است، که مشتری به پسر مالک داده و مالک هم نمی تواند پول را از پسرش بگیرد. لذا برای گرفتن پول، جاریه را از مشتری پس گرفته، پس اخذ جاریه، برای بر هم زدن معامله نیست.

تنبیه چهارم: اجازه یکی از شئون سلطنت مالک

در تنبیه چهارم فرموده اند: اجازه یکی از شئون سلطنت مالک است و لذا کسی می تواند مجیز واقع شود، که در حین اجازه مالک باشد.

همانطوری که مالک می تواند تصرفات دیگری هم در مالش انجام دهد، می تواند مالش را هم بفروشد، وقف کند و یا هبه کند، یکی از تصرفاتی هم که از شئون سلطنت مالک است، اجازه دادن است، لذا موضوع اجازه، مالک است و اگر کسی که می خواهد اجازه دهد، مالک یا قائم مقام مالک نباشد، حق اجازه دادن را ندارد.

به ارث رسیدن اجازه

بعد به مناسبت مرحوم شیخ (ره) فرموده اند: اجازه از اموری است که به ارث نمی رسد، بعد از فوت مالک، طبعا عده دیگری مالک مال می شوند، که باید اجازه دهند.

ایشان فرموده: بین این دو فرق وجود دارد، اگر فضولی مال پدری را به عقد فضولی فروخته، تا زمانی که پدر حیات دارد، مالک مال است و می تواند اجازه دهد، اما اگر مرد، شیخ (ره) فرموده: این چنین نیست که بگوییم: این حق اجازه، مستقلا به ورثه منتقل می شود.

موضوع اجازه مالک است، باید ببینیم بعد از این که این پدر مرد، مالک این مال چه کسی یا کسانی هستند؟ آیا این که آنها مالک می‌شوند، باید اجازه هم بدهند؟ که بین این دو فرق وجود دارد، که شیخ(ره) فرموده: فرقی با تامل روشن می‌شود، اما خودشان فرق را بیان نکرده‌اند.

فرق بین این که بگوییم: خود این مال به ورثه می‌رسد و ورثه مالک می‌شوند، لذا بعد از مالک شدن، حق اجازه دارند و بین این که بگوییم: خود اجازه به عنوان یکی از حقوقی که قابل توارث هست، به ورثه ارث می‌رسد، در چند مورد ظاهر می‌شود:

یک مورد مهم این است که مالی که از پدر، به عنوان فضولی فروخته شده، از عقال باشد، که زوجه از آن ارث نمی‌برد، اگر گفتیم: این مال به ورثه منتقل می‌شود و بعد باید ببینیم که مالک چه کسی یا کسانی هستند؟ که باید اجازه دهند و حق اجازه دارند و چون زوجه از زمین و عقال ارث نمی‌برد، طبقاً زمینی که به عنوان معامله فضولی فروخته شده، به زوجه به ارث نمی‌رسد، لذا زوجه به طور کلی از این معامله بیگانه می‌شود و هیچ حقی در این معامله ندارد.

اما بنا بر فرض دوم که بگوییم: خود اجازه به ارث می‌رسد، ولو این که زوجه از عقال ارث نمی‌برد، اما اجازه غیر از عقال و از حقوقی است که قابلیت توارث دارد، لذا زن هم در این اجازه حق دارد و می‌تواند اجازه دهد یا ندهد. بنابراین بین این دو فرق است.

مساله این است که موضوع اجازه، مالک است، لذا هر زمان، هر کسی که مالک است، می‌تواند اجازه دهد و این ثمره مهم، بین این دو فرض وجود دارد، که مرحوم شیخ(ره) فقط فرموده: خودتان باید با تامل به این ثمره برسید.

تنبیه پنجم: آیا اجازه عقد ملازم با اجازه در قبض ثمن و مثن هست یا نه؟

تنبیه پنجم این است که در عقد فضولی، یک عقد داریم و یک قبض و اقباض، اگر مالک عقد را اجازه کرد، آیا اجازه عقد به معنای اجازه قبض در ثمن و مثن هم هست یا نه؟ یعنی اگر مشتری مثن و بایع فضولی ثمن را قبض کرد، آیا اجازه العقد، به معنای اجازه قبض در ثمن و مثن هم هست یا خیر؟

مرحوم شیخ(ره) فرموده: اجازه عقد، اجازه‌ی نسبت به اصل معامله است، اما به معنا، ملازم و یا مساوی اجازه قبض در ثمن و مثن نیست.

بله اگر خود مالک بگوید: «اجزت العقد و اجزت قبض الثمن و المثن» و به صورت صریح بیان کند، یا از مدلول و فحوائی کلامش استفاده شود، در اینجا اجازه، اثرش را می‌گذارد، اما اگر مالک مجیز تصریح نکند و یا از کلامش فهمیده نشود، چنین ملازمه‌ای نداریم که بگوییم: اجازه عقد، به معنای اجازه قبض در ثمن و مثن می‌باشد.

در آخر مطلبی را بیان کرده‌اند، که خوب بود در اینجا بیان می‌فرمودند که: بله در بعضی از موارد، اجازه عقد بدون اجازه در قبض لغو است، مثل عقودی که قبض، یکی از شرایط صحت آنهاست، مانند معاملاتی که در نقدین واقع می‌شود، که اگر فضولی طلایی را فروخت و بیع صرف انجام داد، در اینجا نمی‌توانیم بگوییم: مالک عقد را اجازه کند، اما قبض را اجازه نکند، چون اجازه عقد، بدون اجازه در قبض لغو است.

کلی فی الذمه در بیع فضولي

فرع دیگری که در اینجا مطرح است که یک ثمن معین داریم و یک ثمن کلی، که اگر مالک مجیز، نسبت به ثمن یا مثن معین، اجازه در قبض داد، بحثی نیست و مساله روشن است. اما اگر فضولي به عنوان مالک، فضولتا مالي را برای او در مقابل یک ثمن کلی خرید و بعد از جانب مالک، یک فرد از آن ثمن کلی را به بایع داد، مثل این که فرضاً مشتری فضولي به هزار تومان، معامله را فضولتا برای مالک واقع کرد و ثمن را کلی قرار داد و بعد آن ثمن کلی را، در یک پول معین مشخص کرد و به بایع داد.

بحث در این است که آیا مالک می‌تواند اقباض این ثمن را هم اجازه کند یا نه؟ این ثمنی که معین نبوده و کلی بوده، که در ذمه مالک قرار داده شده و مشتری فضولي می‌گوید: این مال را به هزار تومان کلی در ذمه مالک خریدم و بعد همین مشتری فضولي کلی در ذمه را در یک فرد معین به بایع می‌دهد، بحث در این است که مالک، علاوه بر این که می‌تواند عقد را اجازه دهد، آیا این اقباض ثمن کلی را هم که مشتری در یک فرد معین کرده، می‌تواند اجازه دهد یا نه؟

مرحوم شیخ(ره) فرموده: این مساله منوط به این است که دلیلی داشته باشیم، که حکم عقد فضولي را تعمیم دهیم و حکم عقد فضولي، عبارت از صحت بعد اجازه است.

اگر دلیلی بگوید: این صحت بعد اجازه، همان طور که در مورد خود عقد پیاده می‌شود، در مورد قبض ثمن کلی هم پیاده می‌شود، یعنی نسبت به ثمن کلی، که به دست فضولي تشخیص پیدا کرد و جزئی شد، دلیل می‌گوید: اگر مالک اقباض ثمن را هم اجازه کرد باز صحیح است.

اما شیخ(ره) فرموده: اثبات چنین دلیلی خالی از صعوبت نیست، چون دلیل فقط در مورد خود عقد است، که اگر مالک بعداً اجازه کرد، صحیح است، اما دیگر در ثمن کلی، که مشتری به قبض غیر صحیح قبض کرده و غیر شرعی بوده، بگوییم: اگر اجازه کرد، با اجازه‌اش آن قبض هم صحیح می‌شود، این مقداری مشکل هست.

کلی فی الذمه نتیجه‌اش این است که باید در ضمن یک فرد، معین شود. وقتی ثمن یا مثن معین است، فضولي بر میدارد آن را به مشتری یا بایع می‌دهد، اما وقتی کلی است، باید به وسیله قبض و اقباض صحیح شرعی، در یک فرد خارجی تعیین پیدا کند. حال آیا اجازه، اقباض قبلی را هم که غیر شرعی بوده، تمام می‌کند و اقباض و قبض غیر صحیح را، صحیح می‌کند یا نه؟ لذا ثمره مساله کلی در اینجا ظاهر می‌شود.

تطبیق عبارت

«نعم، الصحيحة الواردة في بيع الوليدة ظاهرة في صحة الإجازة بعد الردّ»، این نعم استدراک از مطالب قبلی است، یعنی تا به حال سه دلیل آوردیم بر این که اجازه بعد از رد، به درد نمی‌خورد، حال فرموده‌اند: بله. صحیح‌ای که در بیع ولیده وارد شده، که خلاصه‌اش را هم عرض کردیم، ظاهر است در صحت اجازه بعد از رد، چون در روایت دارد که مالک، جاریه و بچه‌اش را از مشتری گرفت، اما بعد مجبور شد و اجازه کرد. «اللّٰهُمَّ إِلَّا أَنْ يُقَالَ: إِنَّ الرَّدَّ الْفَعْلِيَّ كَأَخْذِ الْمَبِيعِ مَثَلًا غَيْرَ كَافٍ»، اما این رد در مورد روایت، رد فعلی است و رد فعلی مانند اخذ مبیع در رد کافی نیست. «بَلْ لَا بُدَّ مِنْ إِنْشَاءِ الْفَسْخِ»، یعنی در رد، باید فسخ، فسخ قولی باشد.

«و دعوى: أَنَّ الْفَسْخَ هُنَا لَيْسَ بِأَوَّلَى مِنَ الْفَسْخِ فِي الْعُقُودِ الْإِجَازَةِ»، اشکال این است که مستشکل می‌گوید: در عقود لازمه، رد و

فسخ فعلی به درد می‌خورد و صحیح است، پس در اینجا به طریق اولی به درد می‌خورد، برای این که وقتی در عقود که به حسب ذات لازمند، اما طرفین، یا احد الطرفین برای خودشان جعل خیار کردند، فسخ فعلی صحیح است، در عقد فضولی که هنوز ناتمام است، به طریق اولی به درد می‌خورد. «و قد صرّحوا بحصوله بالفعل»، فقهاء بحصول فسخ، به سبب فعل در این عقود تامه تصریح کرده‌اند.

شیخ (ره) فرموده: این حرف باطل است، «یدفعها: أن الفعل الذي يحصل به الفسخ هو فعل لوازم ملك المبيع كالوطء والعق و نحوهما»، این دعوی باطل است، چون فعلی که با آن فسخ تحقق پیدا می‌کند، فعلی است که از لوازم ملک مبیع باشد، مانند وطی، که مثلاً بایع جاریه‌اش را فروخته و بعد آن را وطی کرده و یا آزاد کرده، «لا مثل أخذ المبيع»، اما افعالی داریم مثل اخذ مبیع، که اعم از ملک و عدم ملک است، مثل این که بایع مبیع را پس گرفته، که احتمال دارد برای این باشد که مطمئن شود مشتری همه پول را می‌پردازد، لذا پس گرفتن مبیع، دلیل بر رد معامله نیست.

«و بالجملة، فالظاهر هنا و في جميع الالتزامات: عدم الاعتبار بالإجازة الواقعة عقيب الفسخ»، ظاهر در اینجا و در همه التزامات، این است که اجازه‌ای که بعد از فسخ واقع می‌شود معتبر نیست، «فإن سلم ظهور الرواية في خلافه فليطرح أو يؤوّل»، اگر پذیرفته شود که روایت صحیح محمد بن قیس ظهور در خلاف این مطلب دارد، یعنی از آن استفاده شود که اجازه بعد از رد معتبر است، یا باید خبر را اصلاً کنار بگذاریم و یا توجیه کنیم، که توجیهش هم به این است که بگوییم: گرفتن جاریه نه برای رد معامله است، بلکه برای این است که می‌خواهد ثمن را اخذ کند، چون ظاهر مواردی که بچه مال پدر را می‌فروشد، این است که پول را به پدر تحویل نمی‌دهد و این پدر دیده جاریه‌اش فروخته شده، لذا برای اینک ه پول را بگیرد، جاریه را از مشتری گرفته است.

«الرابع الإجازة أثر من آثار سلطنة المالك على ماله، فموضوعها المالك»، تنبیه چهارم این است که اجازه اثری از آثار سلطنت مالک بر مال خودش است، پس موضوع اجازه، مالک است. «فقولنا: «له أن يجيز» مثل قولنا: «له أن يبيع»»، پس قول ما که می‌گوییم: برای مالک است که اجازه دهد، مثل قول ماست که می‌گوییم: برای مالک است که بفروشد. «و الكلّ راجع إلى أن له أن يتصرف»، یعنی فروش، اجازه دادن و ... همه بر می‌گردد به این که مالک می‌تواند هر تصرفی انجام دهد، که یکی از تصرفاتش هم این است که اجازه دهد.

«فلو مات المالك لم يورث الإجازة»، حال اگر مالک بمیرد، اجازه به ارث رسیده نمی‌شود، چون اجازه حق مستقلی نیست، که بگوییم: خودش قابل انتقال به ورثه است، بلکه موضوعش مالک است، لذا بعد از مردن مورث، هر که مالک است، حق اجازه دارد. «و إنما يورث المال الذي عقد عليه الفضولي»، مالی که فضولی بر آن عقد بسته، به ارث رسیده می‌شود. «فله الإجازة بناءً على ما سيجيء من جواز مغايرة المجيز و المالك حال العقد في من باع مال أبيه فبان ميّناً»، و وارث می‌تواند اجازه دهد، بنا بر آنچه که بعداً می‌آید که ممکن است در حال اجازه، مالک حال اجازه با مالک حال عقد فرق کند. لذا وقتی ممکن است فرق کند، پس بین مجیز و مالک می‌تواند مغایرت باشد. «حال العقد» متعلق به مالک است، یعنی مالکی که در زمان عقد مالک بوده، مثل جایی که شخصی مال پدرش را بفروشد، در حالی که خیال می‌کند پدرش زنده است، اما بعد روشن می‌شود که از دنیا رفته است، پس به عنوان خودش بوده، لذا باید خودش اجازه کند.

«و الفرق بين إرث الإجازة و إرث المال يظهر بالتأمل»، اما فرق بین این که اجازه به ارث برسد و یا مال به ارث برسد، با تأمل آشکار می‌گردد، که مرحوم سید (ره) در حاشیه دو فرق بیان کرده، که یک فرق مهمش همان بود که از خارج عرض کردیم.

«الخامس إجازة البيع ليست إجازة لقبض الثمن، و لا لإقباض المبيع»، اجازه بیع، اجازه قبض در ثمن و اقباض در مبیع نیست، یعنی اجازه عقد، ملازم و مساوی با این دو نیست. «و لو أجازهما صريحاً أو فهم إجازتهما من إجازة البيع مضت

الإجازة»، حال اگر قبض ثمن یا اقباض مبيع را صریحاً اجازه داد یا اجازه این دو، از اجازه بیع فهمیده شد، این اجازه، در این مورد نافذ است. «لأنّ مرجع إجازة القبض إلى إسقاط ضمان الثمن عن عهدة المشتري»، برای این که بازگشت اجازه مالک در قبض، به اسقاط ضمان ثمن از عهده مشتری است، چون مشتری باید پول را به مالک بدهد و حال آن که پول را به فضولي داده، که اگر مالک قبض ثمن را اجازه کرد، معنایش این است که دیگر مشتری نسبت به قبض ثمن ضمانی ندارد، لذا مرجع اجازه قبض ثمن، به اسقاط ضمان ثمن از ذمه مشتری است. «و مرجع إجازة الإقباض إلى حصول المبيع في يد المشتري برضا البائع»، و بازگشت اجازه اقباض، به این است که مال را با بایع فضولي، با رضایت بایع به مشتری بدهد، «فیتربّ علیه جمیع الآثار المترتبة على قبض المبيع»، پس بر این اقباض مبيع، تمام آثاری که بر قبض مبيع مترتب است، مترتب می‌شود.

مثلاً بایع فضولي یک هفته قبل، جنس معین را فضولتاً به مشتری فروخته و بعد از عقد، جنس را هم تحویل مشتری داده، بعد از یک هفته، اگر مالک اقباض مبيع را اجازه کرد، معنای اجازه این است که این مبيع، به نحو صحیح در اختیار مشتری قرار گرفته و تمام آثاری که بر قبض مبيع مترتب است، در اینجا هم باید مترتب شود.

یکی از آثار مهم این است که «تلف المبيع قبل القبض من کیس البائع»، که اگر بگوییم: مالک اقباض مبيع را اجازه نکرد و بایع فضولي جنس را به مشتری داده و جنس در دست مشتری تلف شده، این هم تلف مبيع قبل از قبض می‌شود، اما اگر بگوییم: بایع اقباض مبيع را هم اجازه می‌کند، آن قبض، قبض صحیح می‌شود، لذا اگر مبيع در دست مشتری تلف شد، تلف مبيع بعد از قبض می‌شود، که تلف مبيع قبل از قبض، «من کیس البائع» است، اما بعد القبض دیگر ربطی به بایع ندارد.

بعد فرموده: «لكن ما ذكرنا إنّما یصحّ في قبض الثمن المعین»، آنچه که ذکر کردیم، در قبض ثمن معین صحیح است، «و أمّا قبض الكلّی و تشخصه به»، اما قبض ثمن کلی و تشخص به آن قبض، که عرض کردم در شراء فضولي، مشتری فضولي جنسی را می‌خرد و ثمن در ذمه مالک قرار می‌دهد، حال اگر مشتری فضولي، ثمن کلی را در ضمن یک فرد معین، به مشتری داد و بعد هم مالک اجازه کرد، می‌خواهیم ببینیم آیا فضولي که ثمن کلی را معین می‌کند، این عمل با اجازه قابل تصحیح هست یا نه؟ اگر گفتیم قابل تصحیح است، دیگر نیاز به قبض مجدد ندارد، اما اگر گفتیم: قابل تصحیح نیست، خود آن مالک باید ثمنی را به مشتری بپردازد.

شیخ (ره) فرموده: «فوقوعه من الفضولي على وجه تصحّحه الإجازة يحتاج إلى دلیل معمّم لحکم عقد الفضولي لمثل القبض و الإقباض»، تشخص ثمن کلی به دست فضولي، به صورتی که اجازه، این قبض را تصحیح کند، احتیاج به دلیلی دارد که تعمیم داشته باشد و حکم عقد فضولي که صحت به شرط الإجازة است را تعمیم دهد، تا بگوییم: این حکم، مثل قبض و اقباض را هم شامل می‌شود.

بعد شیخ (ره) فرموده: «و إتمام الدلیل على ذلك لا یخلو عن صعوبة»، اتمام دلیل به این شکل خالی از صعوبت نیست.

«و عن المختلف: أنّه حکى عن الشيخ: أنّه لو أجاز المالك بيع الغاصب لم یطالب المشتري بالثمن»، بعد شیخ (ره) از شیخ طوسی (ره) حکایت کرده که اگر غاصب، مالی که غصب کرده بود فروخت و مالک بیع غاصب را اجازه کرد، مشتری مطالبه به ثمن نمی‌شود، یعنی مالک حق ندارد از مشتری ثمن را بگیرد. «لم یطالب»، این را با صیغه مجهول باید خواند.

«ثمّ ضعه بعدم استلزام إجازة العقد لإجازة القبض»، علامه (ره) این را تضعیف کرده، که اجازه عقد، ملازم با اجازه قبض نیست.

«و على أيّ حال، فلو كان إجازة العقد دون القبض لغواً كما في الصرف و السلم بعد قبض الفضولي و التفرّق»، حال این

تضعیف درست باشد یا نباشد، اگر اجازه عقد، بدون قبض لغو باشد، کما اینکه در بیع صرف و سلم چنین است، چون از شرایط صحت این دو بیع، قبض است، بعد از این که معامله صرف واقع شد و فضولی هم قبض کرد و مجلس عقد هم به هم خورد، «كان إجازة العقد إجازةً للقبض؛ صوتاً للإجازة عن اللغوية»، برای اینکه اجازه لغو نباشد، اجازه در عقد، اجازه در قبض هم هست.

«و لو قال: أجزت العقد دون القبض، ففي بطلان العقد أو بطلان ردّ القبض وجهان»، اما اگر گفت: عقد را اجازه دادم، اما قبض را اجازه ندادم، در این که بگوییم: این عقد باطل است، یا این رد القبض باطل است، یعنی این که می‌گوید «دون القبض»، بیخود می‌گوید، چون از شرایط صحت عقد، قبض است و قبضش را هم باید اجازه کند.

پس در اینجا دو وجه است؛ یک وجه این است که بگوییم: عقد باطل است، چون وقتی می‌گوید: «دون القبض»، یعنی اصلاً عقد را هم رد می‌کند و این قرینه می‌شود برای این که این اجازه اول هم بیخود بوده است.

یک وجه هم این است که بگوییم: بطلان رد قبض که وجهش را روشن کردیم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين